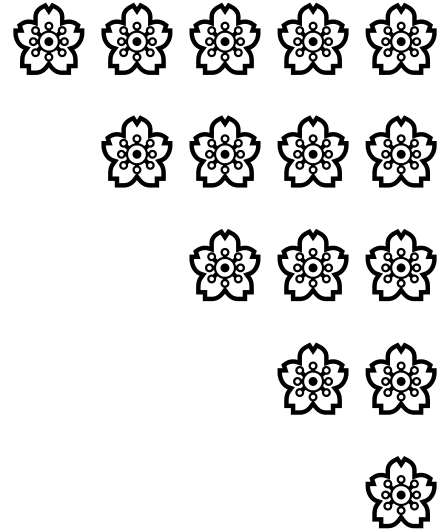


• شوهر غیر تی— (👤) من—, [۲۰:۵۶ ۳۰,۰۴,۲۰]

[In reply to • شوهر غیر تی— (👤) من—]



part_330#

#عروس_ارباب_زاده

_ اما امیرعباس میترسه ارباب زاده خودت میدونی به من

نیاز داره

دستش رو دو طرف صورت من گذاشت و گفت :

_ بین میدونم امیرعباس بهت نیاز داره اما باهاتش
صحبت میکنیم اینطوری واسه امنیت پسر مون بهتر
هست

چشمهام با درد بسته شد

_ باشه هر چیزی تو بگی من موافق هستم فقط میخوام
پسر م در امنیت باشه

_ به من اعتماد باش

_ دارم که اینجا هستم

نگاه خاصی بهم انداخت بی اختیار لبهاتش روی لبهام
نشست و نرم بوسید ، اولش شوکه شده بودم بعدش
منم همراهیش کردم که دستش رو پشت گردنم گذاشت
و شروع کرد به بوسیدن ، نمیدونم چقدر گذشته بود که
صدای در اتاق اومد از هم جدا شدیم احساس میکردم گر
گرفتم ، در اتاق باز شد ماما نازگل اومد داخل داشت
نفس نفس میزد

_ ستاره

خیره بهش شدم و گفتم :

_ جان

_ بیا پایین

_ چیشده ؟

_ بیا مامانت اومده

_ اون اینجا چیکار داره ؟

_ بیا میفهمی

و خودش سریع رفت پایین خیره به ارباب زاده شدم که
گفت :

_ بریم

_ دوست ندارم بینمش

_ میدونم دوست نداری بینیش اما مجبور هستی اون
اومده دیدنت زشت میشه بگی نمیخوام بینمت

کلافه سرم رو تکون دادم و باهاش همراه شدم واقعا دوست نداشتم ببینمش اما باید میرفتم ، وقتی رسیدم پایین با دیدن سر و صورت کبود شده اش دلم ریش شد
_ مامان

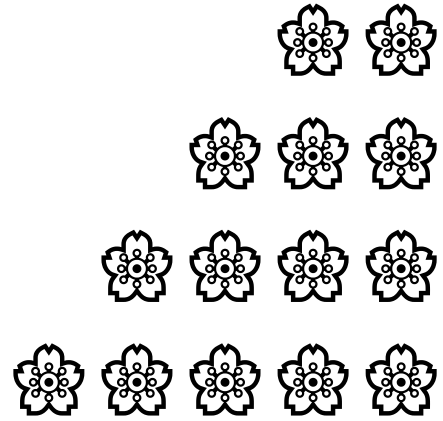
سرش رو بلند کرد با چشمهای گریون خیره بهم شد و گفت :

_ من باید واقعیت رو بهت بگم
متعجب گفتم :

_ چه واقعیتی چرا این شکلی شدید ؟

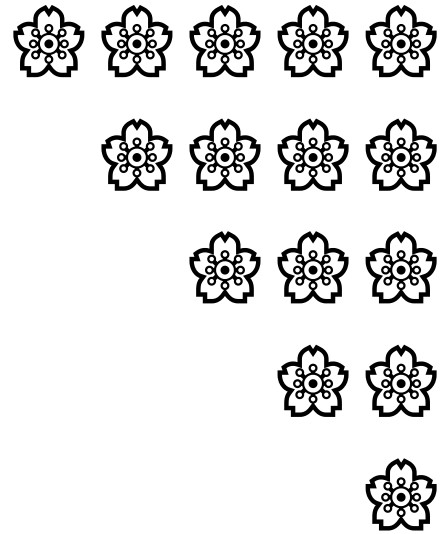
_ تو دختر ما نیستی ، دختر داداش شوهرم هستی ، وقتی دید داداشش ثروتمند شده نتوانست طاقت بیاره جای تو با دختر واقعیمون رو عوض کرد





• شوهر غير تيب (ب) منـ، [۲۱ : ۰۹ • ۱، ۰۵، ۲۰]

[شوهر غير تيب (ب) منـ • In reply to]



part_331#

#عروس_ارباب زاده

خندیدم

– چرا داری چرت و پرت میگی ؟ درسته این همه سال
من رو دوست نداشتید اما دلیل همیشه همچین دروغی
بگید من نمیتونم بیشتر از این به حرفای شما گوش بدم
بعدش خواستم برم که گفت :

– قسم میخورم دروغ نمیگم دخترمون فوت شده همش
بخاطر دروغ ما بود بابات رفت به داداشش واقعیت رو
گفت طلب حلالیت کردیم خانواده واقعیت میان میتونی
تست DNA بدی تا خودت هم متوجه بشی فقط میخوام
ما رو ببخشی

احساس میکردم دنیا داره دور سرم میچرخه به سمتش
برگشتم تا چیزی بهش بگم که سرم تیری کشید و
چشمهام سیاهی رفت ...

وقتی چشم باز کردم مامان نازگل کنار من نشسته بود
دستم رو داخل دستش گرفت و پرسید :

_ حالت خوبه ؟

به سختی جوابش رو دادم :

_ آره

سر جام نشستم دستی به شقیقه ام کشیدم که یهو یادم
افتاد چیشده بود

_ دروغ بود ؟

مامان نازگل نگران بهم خیره شد و گفت :

_ نه

_ نمیتونم باور کنم چچوری میشه همچین چیزی شاید
دارند دوباره ...

_ هیس خودت رو اذیت نکن

اشکام روی صورتم جاری شدند مگه میشد خودم رو
اذیت نکنم

_ ستاره

_ بله

_ خانواده ات اومدند

_ چی ؟

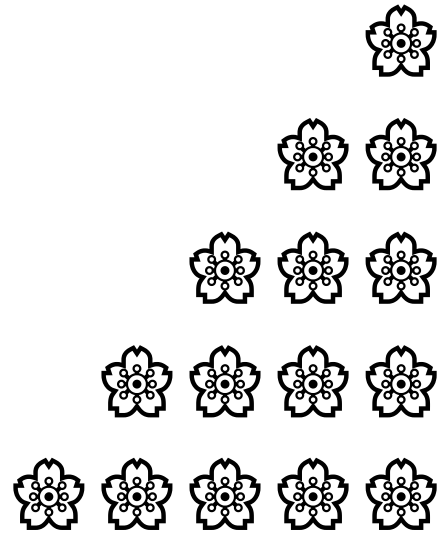
_ نمیخواستم بهت بگم اما خانواده واقعت اومدند مادرت
میخواد تو رو ببینه حالش خیلی بد هست نمیتونستم
قلبش رو بشکنم خواهش میکنم باهش صحبت کن
شاید متوجه بشی که ...

با گریه نالیدم :

_ باورش واسه من سخته خیلی زیاد من نمیتونم باور کنم
مامان نازگل

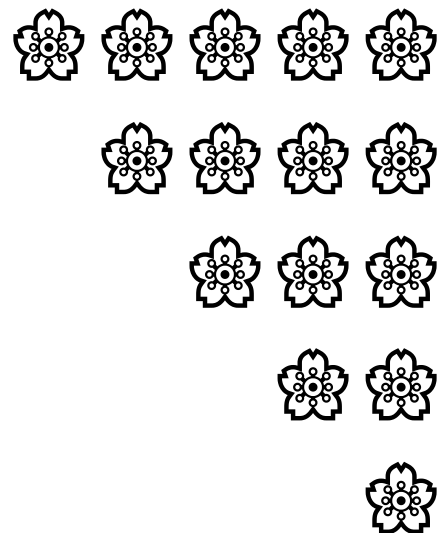
_ میفهمم

_ هیچکس نمیفهمه من چی دارم میگم



• شوهر غير تيب (ه) منـ، [۲۰، ۰۵، ۰۲، ۰۲۹ : ۱۰]

[شوهر غير تيب (ه) منـ • In reply to]



part_332#

#عروس_ارباب_زاده

داخل اتاق نشسته بودم هنوز نیاز به زمان داشتم زود بود
واسه دیدن خانواده ام بهشون گفته بودم صبر کنند ، با
باز شدن در اتاق نگاهم به ترانه افتاد

_ حالا که متوجه شدی بی کس و کار نیستی یه خانواده
پولدار داری بهتر هست پسرت رو برداری بری ؟

با چشمهای قرمز شده بهش خیره شدم و گفتم :

_ فکر کردی من برم ارباب زاده میاد سمت یه هرزه مثل
تو؟!

_ درست صحبت کن

_ مثلا درست صحبت نکنم میخوای چه غلطی بکنی هان ؟

خونسرد سر جاش ایستاد و گفت :

_ تو میری چون اینجا موندنت اصلا به نفعت نیست

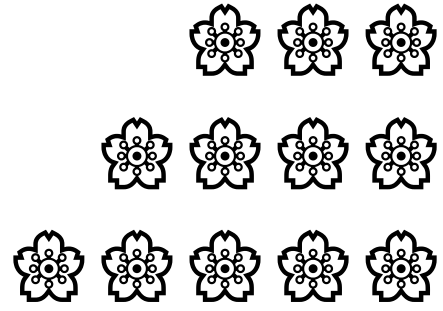
_ داری من و تهدید میکنی ؟

_ نه دارم بهت اخطار میدم

_ هیچ غلطی نمیتونی بکنی من همیشه اینجا هستم حالا

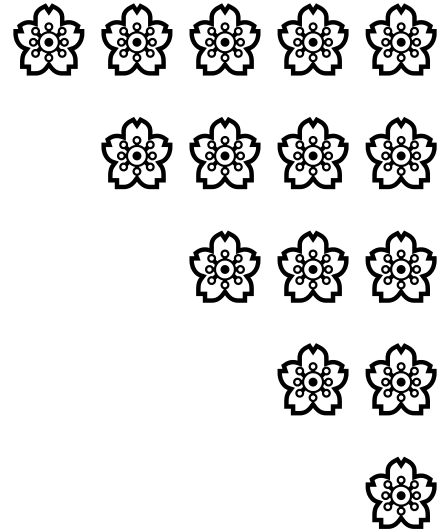
اگه قراره آتیش بگیری پس بهتره آتیش بگیری عزیزم .





• شوهر غير تيب (ب) من۔ [۲۰, ۲۰, ۲۰, ۲۰, ۲۰]

[شوهر غير تيب (ب) من۔ In reply to]



part_333#

#عروس_ارباب_زاده

صدای مامان نازگل از پشت سرش بلند شد :
_ اونوقت تو با چه حقی داری به عروس من اخطار میدی
!؟

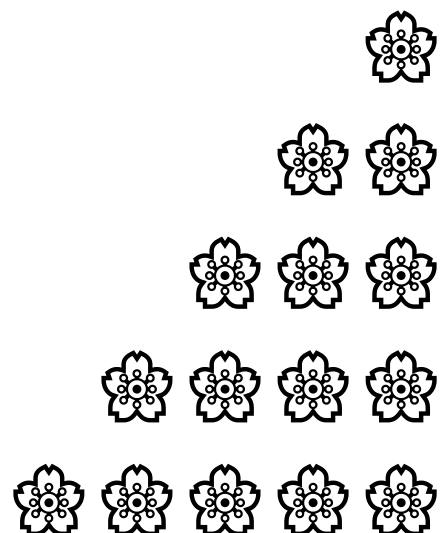
رنگ از صورتش پرید به سمت مامان نازگل برگشت و
گفت :

_ من فقط داشتم باهات صحبت میکردم میخواستم
زندگیم رو نجات بدم همین

مامان نازگل نیشخندی بهش زد :
_ کدوم زندگی ؟ تو به پسر من خیانت کردی حالا داری
چرت و پرت میگی ؟

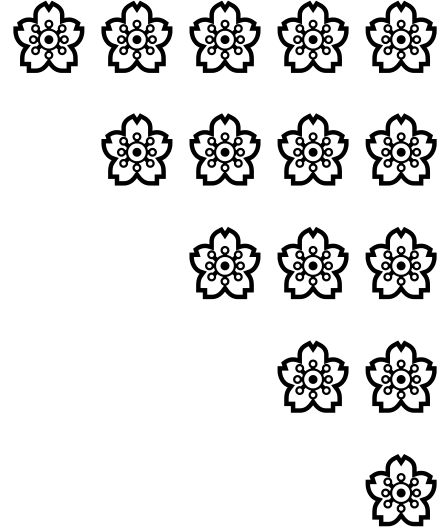
حسابی اخماش تو هم بود میتونستم بفهمم چی داره
واسه خودش میگه
_ همش یه اشتباه بود

_ یه اشتباه غیر قابل بخشش
اشکاش روی صورتش جاری شدند
_ من ارباب زاده رو دوستش دارم!
_ اگه دوستش داشتی بهش خیانت نمیکردی!



• شوهر غير تيب (ه) منـ، [۱۰:۳۲ • ۳,۰۵,۲۰]

[• شوهر غير تيب (ه) منـ In reply to]



part_334#

#عروس_ارباب_زاده

_ باور كنيد من بهش خيانت نكردم هميش ...

_ بسه دیگه چرا همش داری دروغ میگی ، چیزی قرار
نیست درست بشه اهورا با دیدن اینکارت اصلا تو رو
نمیبخشه

اشکاش روی صورتش جاری شدند

_ حالا تکلیف من قراره چی بشه ؟

_ کاملاً مشخص هست طلاقت میده

وحشت زده داد زد :

_ چی ؟

_ چرا انقدر ترسیدی ؟

_ طلاق نمیشه من مادر بچش هستم من ...

مامان نازگل وسط حرفش پرید ؛

_ دیگه این اصلاً دست من نیست مشخص میشه به

زودی که قراره چی بشه

ترانه با عصبانیت به سمتم برگشت و داد زد :

_ همش تقصیر توئه

نیشخندی حواله اش کردم :

_ من بهت گفتم بری خیانت کنی ؟

دود داشت از چشمه‌هاش خارج میشد ، مامان نازگل

خطاب بهش گفت :

_ برو بیرون

سرش رو پایین انداخت و از اتاق خارج شد که خیلی زیاد

خوشحال شدم چی میتونست بیشتر از این بابت

خوشحالی من بشه

_ ستاره

به سمت مامان نازگل برگشتم و گفتم :

_ جان

_ خوبی ؟

_ آره

_ اهورا باهات صحبت کرد ؟

غمگین جوابش رو دادم :

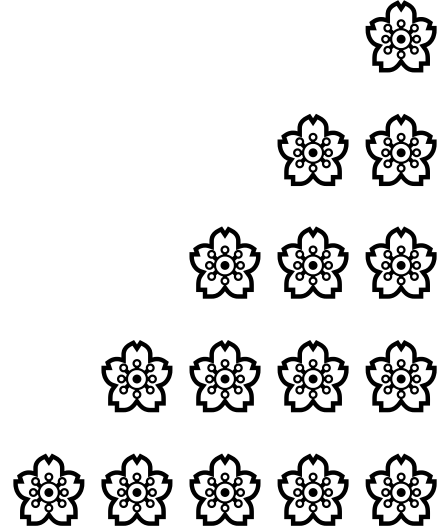
_ آره گفتم قراره امیرعباس بره تنهایی منم باهانش
موافقت کردم چون میخوام پسر من در امنیت باشه
لبخندی زد:

_ نگران نباش اهورا مراقب هست خیلی زود مشکلاتمون
حل میشه
_ امیدوارم

_ ترانه چرا داشت تهدید میکرد؟

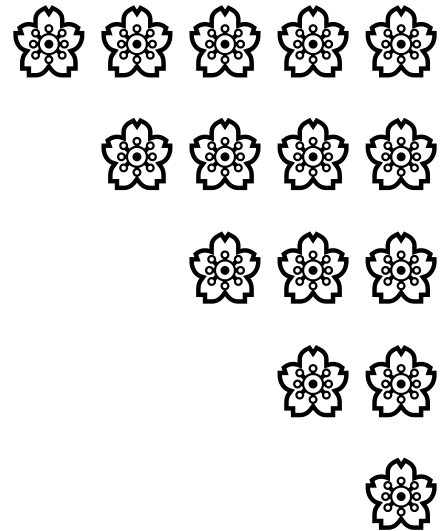
_ دیوونه شده بابا فکر میکنه من برم ارباب زاده میره
سمتش یجوری هم رفتار میکنه انگار من بهش گفتم برو
خیانت کن دختره ی هرزه

_ باهانش دهن به دهن نشو اون الان فقط قصد داره
حرصش رو خالی کنه دستش رو شده آبروش رفته و بی
شک اهورا طلاقش میده چون خیانتش اصلا خوب نیست
_ اگه ترنم دختر خودش باشه چی؟!



• شوهر غير تيب (من) • [۲۰:۵۷ • ۳,۰۵,۲۰]

[شوهر غير تيب (من) • In reply to]



part_335#

#عروس_اربابزاده

_ اگه ترنم دختر خودش باشه هم فکر نمیکنم اهورا
بخواد با همچین کسی زندگی کنه ، خیانت جلوی
چشمه‌هاش خیلی سخته
یاد چند سال پیش افتادم که بهم تهمت زده شد اشک تو
چشمهام جمع شد
_ ستاره
با بغض گفتم :
_ بله

_ درسته چند سال پیش اهورا در حق تو خیلی زود
قضاوت کرد اما ...

– من رو خیلی زود از زندگیش خط زد اما درمورد ترانه

اینطوری نیست واسه همینه که ناراحت شدم

سرش رو با تاسف تکون داد :

– نمیدونم چی باید بگم ناراحت شدم هیچوقت

نمیخواستم اینطوری بشه

– میدونم شما نمیخواستید اینطوری بشه اما شد و باعث

شد زندگی من خیلی بد بشه

– نگران نباش بالاخره درست میشه !.

– امیدوارم هر چه زودتر درست بشه

همراه مامان نازگل از اتاق خارج شدیم ، ارباب زاده و

ارباب سالار حسابی گرم صحبت بودند با دیدن ما

حرفشون رو تموم کردند

– ستاره خوبی عزیزم ؟

خیره به ارباب سالار شدم و گفتم :

– آره

دوباره خواست چیزی بگه که صدای شکستن اومد ،
 نگران بلند شدم و سریع به سمت اتاق امیرعباس دویدم
 داخل اتاقش شدم با دیدنش که خوابیده بود نفسم رو
 آسوده بیرون فرستادم ، پس این صدا از کجا بود
 از اتاقش خارج شدم که صدای فریاد ارباب زاده از اتاق
 ترانه اومد ، دختره ی احمق اصلا تعادل روانی نداشت
 همش داشت باعث دردسر میشد

